

هنر پرسشگری چرا باید سقراط را بشناسیم؟

این برنامه آموزشی با پشتیبانی و حمایت بنیاد غیر انتفاعی آینه تهیه و تقدیم حضور شما عزیزان میشود. در این بسته آموزشی که صد جلسه خواهد بود، اصول درست فکر کردن بر اساس آموزه های تفکر نقادانه، (Critical Thinking) و با بهره گیری از آخرین یافته های علمی در زمینه تفکر، آموزش داده میشود. هدف از این برنامه آشنایی همگان با اصول درست اندیشیدن است تا از این طریق شاهد گسترش هر چه بیشتر عقل ورزی و خردگرایی در جامعه باشیم.

سقراط یکی از فیلسوفان بزرگ عصر خود بود. او در سال ۴۶۹ قبل از میلاد دیده به جهان گشود و در سال ۳۹۹ قبل از میلاد از دنیا رفت. پدرش مجسمه ساز و مادرش ماما بود. سقراط هیچ نوشته مکتوبی از خود بجای نگذاشت و آنچه درباره افکار و نظریات او می دانیم نوشته های شاگردانش به ویژه افلاطون است. برخی ادعا کرده اند که افلاطون نظرات خود را از زبان سقراط مطرح کرده است. سقراط در پی پایه گذاری یک نظام اخلاقی بر اساس خرد انسان و نه مذهب بود. با اعتقاد و افری که به خرد و استدلال داشت او یک فیلسوف عقل گرا (rationalist) شناخته می شود. سقراط خوش چهره نبود ولی سیرت زیبایی داشت و مظهر فضیلت های اخلاقی بود. او بر این باور بود که همان طور که مادرش به تولد اطفال کمک می کند، او به زایش ایده ها و اندیشه ها کمک می کند.

سقراط روشنفکری با بصیرت بود که به آگاهی و بیداری مردم زمانه خود کمک شایانی کرد. او می گفت همانطور که یک خرمگس، اسب بی حال را به حرکت در می آورد من جامعه به خواب غفلت رفته را بیدار می کنم. او زندگی نیازموده را فاقد ارزش زیستن می دانست. این بدان معناست که لازمه حیات انسانی را استفاده موثر از قوه فکر و زندگی خردمندانه می دانست. همانطور که بذر برای رویش نیازمند خاک، آب و آفتاب است، شکوفایی زندگی در گرو اندیشیدن و تامل کردن درباره زندگی و جهان است. انسان باید به پرسش های بنیادینی نظیر از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود، و به کجا می روم آخر بیندیشد.

سقراط شاگردانش را به دو چیز تشویق میکرد: یکی زندگی فکورانه و دیگری زندگی مطابق با فضیلت های اخلاقی. او از شاگردان خود می خواست تا از تقلید کورکورانه از خرافات دوری کنند. او فضائل اخلاقی را مهم ولی باورهای مذهبی زمان خود را به چالش می کشید. سقراط به خدایان یونانیان باور نداشت ولی به خدای خود ایمان داشت. در سال ۳۹۹ قبل از میلاد او را به جرم فاسد کردن مردم و به ویژه جوانان به اعدام با نوشیدن جام شوکران محکوم کردند.

براستی که اندیشیدن سفر به ناشناخته هاست و آهنگ سفری اینچنین کردن، شهامت و دلیری میطلبد. سقراط نمونه اعلاى انسانی است که به مدد نبوغی که داشت خود را از افکار و باورهای زمانه ای که در آن می زیست رها کنید. تاثیر شگفت انگیز سقراط بر تفکر و اندیشه یونانی تا اندازه ای است که بسیاری او را پدر فلسفه می دانند. با اینکه فاصله زمانی ما با این مرد بزرگ حدود ۲۵۰۰ سال است، دلایل مهمی وجود دارد که شناخت سقراط برای هر یک از ما یک ضرورت باشد.

من در اینجا به سه دلیل اصلی که انگیزه شناخت هرچه بیشتر او را ضرورت می بخشد اشاره می کنم و نشان می دهم چگونه بشر امروز به آموزه های سقراط محتاج و نیازمند است. ممکن است کسی بگوید که لزوم شناخت شخصیتی که بیش از ۲۵۰۰ می زیسته چیست؟ آیا این کار نوعی گرفتار شدن در بت های فکری آنگونه که فرانسویس بیکن بت های تماشاخانه (idols of the theatre) را توضیح می دهد نیست؟ آیا می خواهیم همچنان گرفتار شخصیت های تاریخی باشیم و خود از اندیشه ورزی و نوآوری به دور باشیم؟ گروهی دیگر ممکن است بگویند ما ایرانی ها خود شخصیت های بزرگی نظیر بو علی سینا، فردوسی و مولانا را داریم. چرا باید سقراط را بشناسیم؟ سه دلیلی که در زیر بیان می کنم نشان میدهد که چرا باید این فیلسوف و معلم اخلاق را بشناسیم.

دلیل اول این است که سقراط هوشمندانه به دنبال ایجاد یک نظام اخلاقی مبتنی بر خرد بشر بود. یکی از بزرگترین دستاوردهای سقراط این بود که پایه گذار مبحث اخلاق در فلسفه شد و در حالیکه فیلسوفان قبل از او مانند تالس (Thales) و آناکسیمنس (Anaximenes) توجه خود را معطوف به علوم طبیعی کرده بودند، تالس و آناکسیمنس به دنبال کشف عنصر یگانه و ماده اصلی سازنده جهان بودند. تالس آب و آناکسیمنس هوا را عنصر یگانه هستی می دانست) سقراط بحث اخلاق را مطرح کرد. او از فساد عالمان دین و دین فروشان آگاه بود لذا در صدد بر آمد نظامی اخلاقی مبتنی بر عقلانیت ایجاد کند. در زمانه ای که عالمان دینی اندیشه های خرافی را در میان مردم رواج می دادند و برای هر پرسش علمی پاسخی خیالی و موهوم می دادند.

امروز که اندیشه دینی در جهان معاصر رو به افول گذاشته و رویگردانی از دین روزافزون است به ضرورت کار این اندیشمند بزرگ هرچه بیشتر پی می بریم. در جوامعی که اصول اخلاقی بر روی ستون های مذهب استوار شده است با تضعیف باورهای مذهبی، اخلاقیات نیز فرو می ریزد و انگیزه اصلی مردم برای زیست اخلاقی از بین می رود و جامعه گرفتار بی اخلاقی شده و آمار جرم و جنایت در آن بالا می رود.

در زمان سقراط سخنرانان ماهری وجود داشتند که با تکیه بر مهارتی که برای فریب مردم داشتند کنترل ذهن ها را در اختیار داشتند و به ذهن جوانان شکل می دادند. وضعیت به گونه ای بود که هر کس که می توانست بهتر حرفی و زبان بازی کند و مردم را فریب دهد، کارش پیش می رفت. کار تا جایی بالا گرفته بود که افراد برای آموختن فن سخنوری نزد این سوفیست ها می رفتند و مغالطه گری را می آموختند. سوفیست ها به شاگردان خود می گفتند حق و باطلی وجود ندارد و حق چیزی است که شما بتوانید آن را اثبات کنید. از این رو سوفیست ها را شکاکيون (skeptics) می نامند زیرا به وجود حق و باطل شک داشتند. سقراط به مقابله با سوفیست ها برخاست و گفت معیارهای جهانی برای تشخیص حق از باطل وجود دارد.

سقراط مظهر فضیلت های اخلاقی بود. او فضیلت های اخلاقی را تبلیغ نه، بلکه زندگی می کرد. سقراط بر این باور بود که ندایی از درون (inner voice)، او را هدایت می کند و وجدانش به او ندا می دهد که کار درست چیست. بر خلاف آدم های معمولی که سعی می کنند خود را دانا و با معلومات نشان دهند و درباره هر مطلبی اظهار نظر می کنند تا مطلع و با معلومات جلوه کنند، سقراط همواره به نادانی خود اعتراف می کرد و می گفت تنها یک چیز می دانم و آن این است که چیزی نمی دانم. این منتهای درجه تواضع فکری (Intellectual Humility) است.

زمانی که چند قاضی نادان به اتهام فاسد کردن ذهن جوانان حکم اعدام خردمندترین انسان عصر خود یعنی سقراط دادند، او جام شوکران را سر کشید ولی هرگز تقاضای بخشش نکرد چون به اندیشه و کار خود ایمان داشت. ویل دورانت وقتی داستان غم انگیز زندگی او را نقل می کند در پایان میگوید «بدا به حال آدمی که بخواهد جامعه ای را پیش از آن که موعد بیداری اش فرا رسیده باشد، بیدار کند!»

دومین دلیلی که آشنایی با سقراط را ضرورت می بخشد این است که او بنیانگذار آموزش روش درست فکر کردن است. سقراط را اولین آموزگار تفکر نامیده اند زیرا او دیگران را با روش پرسشگری خود، نه فقط به اندیشه و تفکر و میداشت بلکه آنها را متوجه خطاهای فکری خود می کرد. او به مردم زمانه خود نشان می داد باورها و عقایدی دارند که قادر نیستند آنها را با منطق و دلیل اثبات کنند. پرسشگری سقراطی شامل رشته ای از پرسش های بهم پیوسته است که به طرف

مقابل خطاهای فکری اش را نشان دهد. سقراط در روش پرسشگری خود متوجه شد که افراد نمی توانند بطور منطقی از دیدگاه هایی که خیلی بر درستی آنها پافشاری میکنند دفاع کنند. مفاهیم و معانی آشفته در ذهن، شواهد و دلایل ناکافی، عقاید و باورهای متناقض پشت خطابه ها و نطق های بی محتوای آنها جا خوش کرده است.

ممکن است این پرسش برای بسیاری پیش آمده باشد که چرا سقراط از خود اثری مکتوب بجای نگذاشت. همانطور که میدانید ما از طریق شاگردان سقراط، بخصوص افلاطون با دیدگاه های او آشنا میشویم. واقعا چرا سقراط خود چیزی ننوشت؟ آیا حوصله نوشتن نداشت یا تنبل بود؟ پاسخ به نظر میرسد این است که سقراط به عنوان اولین آموزگار تفکر، نیک میدانست که با نوشتن و سخنرانی کردن نمی توان مشکلات و خطاهای فکری افراد را به آنها نشان داد. او با روش بی بدیل خود یعنی پرسشگری سقراطی (Socratic Questioning)، خطاهای فکری افراد را در گفتگوهای دوفره به آنها متذکر می شد. سقراط معلم تفکر بود و نیک می دانست این کار روش آموزش و یادگیری خاصی را میطلبد. گاهی سعی و تلاش معلم انتقال دانش و معلومات است (what to think). شاید بتوان از طریق سخنرانی (lecture) همانطور که در بیشتر نظام های آموزشی مرسوم است این سبک از آموزش را برای انتقال دانش بکار گرفت ولی آموزش چگونه اندیشیدن (how to think) داستان دیگری است.

کسی که در صدد انتقال دانش و معلومات به دیگران است کتاب می نویسد و سخنرانی می کند و سعی می کند محتوای مورد نظر را بدین شکل به ذهن مخاطب انتقال دهد. اما کسی که میخواهد اصول درست اندیشیدن را به دیگران یاد دهد آن را در قالب گفتگو ارائه می کند تا در هر لحظه بتواند بر آورد کند که طرف مقابل چگونه می اندیشد. معروف است که سقراط می گفت من چیزی نمی دانم که به شما یاد دهم. برخی گمان می کنند برای شکست نفسی این حرف را زده است. در حالیکه منظور او این بود که از او انتظار نداشته باشند که دانش در زمینه ای خاص را به شیوه خطابه و سخنرانی به دیگران آموزش دهد. او آموزگار تفکر بود و بهترین شیوه را برای آموزش آن برگزید که همان روش گفتگو و دیالکتیک بود. عجیب است که بعد از گذشت ۲۵۰۰ سال بسیاری هنوز متوجه پیام سقراط نشده اند و در مدارس و دانشگاه ها صرفا متمرکز بر آموزش دانش (knowledge) هستند و آموزش درست اندیشیدن مورد بی توجهی قرار می گیرد.

سقراط به سوال کردن علاقه داشت. در واقع با طرح پرسش های عمیق و نظام مند دیگران را با مشکلات و خطاهای فکری خود آشنا می کرد. پرسشگری سقراطی این نیست که پرسشی را طرح کنیم و پس از اینکه دیگران از پاسخ به آن در مانده شدند، خود جواب صحیح را ارائه کنیم. سقراط کمک میکرد تا در این فرآیند ایده جدیدی متولد شود یا طرف گفتگو به افکاری که در ذهن خود

دارد ولی از آنها بی خبر است ملتفت شود. او همواره می گفت کار من مثل یک ماما یا قابله است. همانطور که ماما به تولد نوزاد کمک می کند من به تولد فکر و اندیشه ای نو کمک می کنم. این روش منحصر به فرد را روش سقراطی مینامند.

سقراط بسیار با حوصله این کار را انجام می داد و به گفته‌ی اپیکتتوس، برجسته‌ترین ویژگی سقراط این بود که هرگز در طول بحث کلافه و عصبی نمی‌شد. او همیشه مودب بود و حتی زمانی که دیگران به او توهین می‌کردند، با تندی و خشونت صحبت نمی‌کرد. صبورانه آزارها را تحمل می‌کرد و در عین حال می‌توانست آرام و منطقی، بیش‌تر مجادلات را تمام کند.

سقراط هوشمندانه میدانست با موعظه و نصیحت نمیتوان از دیگران خواهش کرد که درست فکر کنند. او می دانست که هرگز اینگونه نیست که درست فکر کردن نیازمند یک تصمیم شخصی باشد و هر وقت کسی چنین تصمیمی بگیرد بتواند درست فکر کند. یادگیری مهارت تفکر به مراتب از یادگیری شنا و رانندگی دشوارتر است. پس باید اصول درست اندیشیدن را تدوین کرد و آموزش داد تا افراد با تمرین و ممارست متوجه خطاهای تفکر در خود و دیگران شوند و در رفع آنها بکوشند.

سقراط یکی از موثرترین تکنیک های تفکر نقادانه را که همان پرسشگری است برگزید. او معلمی بود که بیش از آنکه موعظه و نصیحت کند، سوال میکرد. بهتر است بجای اینکه در باره ضرورت خردورزی صرفاً سخنرانی کنیم و بیانیه دهیم، به تدوین اصول خردورزی همت گماریم و این اصول را در برنامه ای مدون به دیگران آموزش دهیم. ما باید به قدرت ذهن خود در تشخیص و حل مسائل اعتماد کنیم و بدانیم که اگر ذهن و فکر ما اشتباه کند باز هم این فکر و اندیشه ماست که متوجه خطا و اشتباه میشود و آن را تصحیح میکند.

سومین دلیل که باید سقراط را بشناسیم بخاطر تحول و اصلاحاتی است که در آموزش سخت به آن محتاجیم. با آشنایی با روش سقراط در میابیم که بهترین سبک آموزش دیالوگ و گفت و گو است نه ارائه (presentation) و سخنرانی (lecture). روش بی بدیل او در آموزش که به روش سقراطی یا پرسشگری سقراطی معروف است شامل گفتگوی دو نفره می شود که در آن مفاهیم ذهنی و اندیشه ها به وضوح توضیح داده می شوند. این روش آموزش مزایای خاص خود را دارد از جمله اینکه در سطح شناخت و آگاهی طرف مقابل انجام می شود و این امکان را ایجاد می کند تا تبادل افکار با شفافیت و وضوح صورت پذیرد. در این روش که شالوده آن گفتگو است، شخص به مراتب بهتر از زمانی که متنی را می خواند به محتوای پیام نزدیک می شود و با آن ارتباط برقرار میکند.

چرا لازم است هر لحظه بدانیم معنای دقیق واژه ای که بکار گرفته شده چیست؟ چون در غیر این صورت ما آن واژه را متناسب با سیستم مفاهیم ذهنی خود معنا کرده و می فهمیم. چه بسا مفهوم ذهنی من از «آزادی» با مفهوم ذهنی نویسنده متفاوت باشد. باید همواره این واقعیت را مد نظر داشته باشیم که ما پدیده ها را آنگونه که هستند دریافت نمی کنیم بلکه آنگونه که خود هستیم ادراک می کنیم. سخن گهربار مولانا جایی که می گوید «هرکسی از ظن خود شد یار من، از درون من نجست اسرار من» ناظر بر همین موضوع است. کانت با توجه به همین مسئله در بحث شناخت خود، اپیستمولوژی یا شناخت شناسی را مقدم بر آنتولوژی یا هستی شناسی دانست. کانت به خوبی ما را با محدودیت های شناخت آگاه کرد. اهمیت موضوع تا اندازه ای است که امروزه علم هرمنوتیک بوجود آمده که هدفش «کشف معنای متن فارغ از پیش فرض های خواننده» است. آنچه سقراط را به عنوان بنیانگذار یک سبک در آموزش مطرح می کند این است که قبل از همه به این موضوع پی برده بود که در گفتگو فضای مفاهیم بهتری شکل می گیرد تا زمانی که متنی نوشته و سپس خوانده می شود. در گفتگو احتمال سوء تفاهم به میزان زیادی کاهش می یابد.

اینجاست که در می یابیم وظیفه معلم صرفاً قرائت شفاهی متن کتاب نیست. او باید چنان به موضوع تسلط داشته باشد که بتواند به جای نویسنده قرار بگیرد و نقش او را بازی کند و از زبان او سخن بگوید. بگونه ای که انگار دانشجو دارد این سخن را از زبان نویسنده کتاب می شنود. باید فضای کلاس فضای گفتگو و تبادل نظر باشد نه سخنرانی و لکچر دادن. اشکال کار سیستم های آموزشی این است که در بسیاری از موارد استاد متن کتاب را حفظ کرده و آن را لکچر می دهد و سپس نوبت حفظ کردن دانشجو می شود تا او هم حفظ کند و امتحان را پاس کند. این معنای حقیقی آموزش نیست. شرکت در کلاس نباید جایگزینی برای خواندن کتاب باشد. اگر دانشجویی که کتاب را می خواند نیازی به شرکت در کلاس نداشته باشد این بدان معناست که معلم کارش را بلد نیست. خواندن و مطالعه کتاب بخشی از فعالیت دانشجو و شرکت موثر در کلاس درس بخش دیگر این فعالیت است. متأسفانه برخی اساتید مطالب کتاب را در یک جزوه خلاصه می کنند و به دانشجو می دهند که دیگر نیازی به خواندن کتاب هم نباشد. این یکی دیگر از فجایع آموزشی است. هنر معلم در این است که مطلب را به گونه ای فهمیده و درک کرده که میتواند نقش نویسنده کتاب را در کلاس ایفا کند و جواب هایی که به سوالات می دهد باید تقریباً همان پاسخ هایی باشد که اگر نویسنده خود در کلاس حاضر بود می داد. در کنار این سطح بحث و گفتگوی کلاسی را متناسب با سطح فهم و شناخت دانشجویان تنظیم می کند تا برایشان قابل فهم و استفاده باشد.

متأسفانه دانشجویانی که به سیستم آموزش سنتی عادت کرده اند بحث و گفتگوی کلاسی را نوعی هرج و مرج دیده و تصور می کنند استاد آمادگی یا حوصله تدریس به صورت ارائه

(presentation) و سخنرانی (lecture) را ندارد و از این رو سعی می کند دانشجویان را سرگرم می کند. در حالی که باید در محیط گفتگو مطلب را فرا گرفت تا اطمینان حاصل کنیم فهم و برداشت ما همان چیزی است که منظور نویسنده بوده است.

در دانشکده ها باید فارغ از اینکه رشته تحصیلی چیست همه دانشجویان تفکر نقادانه را بیاموزند و این وظیفه اعضای هیات علمی دانشگاهها است که شرایط و فضای لازم را ایجاد کنند.

هرگونه کپی برداری از مطالب این وب سایت بدون ذکر منبع پیگرد قانونی دارد.